

هشت گفتار درباره فاشیسم

تضاد فاشیسم

با پایه های آغازین

جلب و جذب توده ها

تولیاتی رهبر فقید حزب کمونیست ایتالیا
ترجمه و تنظیم- ن. کیانی

گفتار دوم
"حزب تراز نوین" بورژوازی

بخش دوم

برنامه فاشیسم پس از راهپیمایی بر رم چیست؟ در این زمان در حزب فاشیست مرحله تازه‌ای پدیدار می‌شود، مرحله تلاش برای ایجاد یک رژیم فاشیستی غیرتوالتایتر.

زمانی که موسولینی، پس از راهپیمایی بر رم، مامور تشکیل کابینه گردید، حتی در فکرش هم نمی‌گنجید که کابینه‌ای منحصراً از فاشیست‌ها تشکیل دهد. او می‌خواست یک کابینه ائتلاف پارلمانی بوجود آورد و حتی به سوسیالیست‌ها هم پیشنهاد داد که به آن وارد شوند.

بخاطر می‌آورم که روزی در پارلمان با دو نماینده سوسیالیست گفتگو می‌کردم. آنان به من گفتند که "موسولینی به ما پیشنهاد کرده است که وارد کابینه شویم. چه باید کرد؟ ما زیر چماق دشمن هستیم. باید بپذیریم." افخاری برای آنان نیست اگر وارد کابینه نشدن. بورژوازی مخالف بود. برنامه همکاری طبقاتی دیگر کاملاً متعلق به گذشته بود.

دربرابر تلاش برای ورود سوسیالیست‌ها به دولت، از یکسو حلقه‌های میانی حزب فاشیست - اسکادریست‌ها یا باندهای مسلح - مخالفت کردند و از سوی دیگر ناسیونالیست‌هایی که نماینده واپسگرا ترین عناصر بورژوازی بودند.

با اینحال این تلاش انجام شد و توجه داشته باشید که این تلاش شکست خورد و ورشکست شد. فاشیسم دربرابر یک سلسه دشواری‌های عینی و مسائل واقعی و برای حل آنان ناگزیر شد به سمت سازمان دادن دیکتاتوریش پیش رود.

ما در سال‌های ۱۹۲۲، ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ هستیم و به دوران ثبات نسبی [سرمایه‌داری بین‌الملی] نزدیک می‌شویم. تمام مسائل این ثبات نسبی در ایتالیا چهره نشان داد. فاشیسم چه باید می‌کرد؟ راهی نداشت چه آنکه دستورهای بورژوازی را اجرا کند. نخستین بحران سرباز کرد. بحران اختلاف میان سیاست فاشیسم و پایه توده‌ای اولیه آن. کادرها، پایه حزب یا همچنان دلسته برنامه قدیمی بودند یا اینکه هدف از بدست گرفتن قدرت را بگونه‌ای مقاومت از بورژوازی می‌فهمیدند.

مثلث سربازان گروه‌های ضربت جنگ (فاشیست‌های موسوم به "آردیتی")، دسته‌های موسوم به سانتوریون، عناصری که جنگ آنان را خانه خراب کرده بود، افسران را در نظر بگیرید. آنان همچون یک گروه اجتماعی مدت‌ها بود که منتظر بدست گرفتن قدرت بودند. قدرت فتح شده باید قدرت آنان می‌بود. این گروه‌ها با این تصور خیال پردازانه و اتوپیستی تغذیه شده بودند که خرده بورژوازی می‌تواند قدرت را بدست گیرد و اراده خود را به پرولتاریا و بورژوازی دیکته کند؛ جامعه را براساس برنامه سازمان دهد و غیره.

وقتی فاشیسم قدرت را گرفت واقعیت این تصورات را ویران کرد. نخستین اقدام‌های فاشیسم در قدرت، اقدام‌های اقتصادی بسود بورژوازی بود. مسئله را نباید خیلی ساده کرد. چنین نبود که فوراً به دستمزدها دستبرد زده شود. حتی در آلمان دستبرد به دستمزدها در سطحی وسیع هنوز [در سال ۱۹۳۵] آغاز نشده است. چرا؟ زیرا بورژوازی نمی‌تواند مسبقیماً به مواجهه همه مسایل با هم برود. در این زمان مسئله بورژوازی عبارت بود از تجدید سازمان دولت، لگام زدن بر نارضایتی خرده بورژوازی که سروکله اش در دستگاه دولتی پیدا شده بود و مدام درخواست‌های تازه‌ای را مطرح می‌کرد. مسئله توده زحمتکش نیز وجود داشت که هر چند مغلوب شده بود اما می‌توانست در صورت تهاجم بورژوازی به سادگی نیروهایش را بازیابد.

در مرحله اول بورژوازی کوشید از مداخله مبارزه طبقاتی پیشگیری کند. او کوشید مانع شود که این عنصر مداخله کند و به عنصر غالب تبدیل شود. ثبات اقتصادی دنیای سرمایه‌داری به بورژوازی در این راه کمک کرد و امکان‌هایی برای حل مسایل اقتصادی مشخص در اختیار آن قرار داد. دستگاه جنگ که دست‌های صنعت را بسته بود ویران شد و به همین شکل تمام اقدام‌های محدودکننده‌ای که در دوران قبلی پی گرفته شده بود. این وضع وسیعترین آزادی را به سرمایه داد، به ابتکارهای سرمایه مساعدت کرد و غیره.

عامل عینی که به فاشیسم اجازه داد تا بتواند به مقابله با مسایل مختلف برود بدون آن که با حمله به دستمزدها مسایل طبقاتی را حاد کند دقیقاً در این قرار داشت که به قدرت رسیدن آن همزمان شد با آغاز دوران ثبات سرمایه‌داری، با یک دوران بهبود وضع اقتصادی ایتالیا، با یک دوران رو به صعود.

با اینحال این دوران برای فاشیسم دشوارترین دوران بود. دشوارترین دوران زیرا در این دوران بود که تضاد میان برنامه اجرایی فاشیسم و خواست‌های توده خرده بورژواز که به برنامه اولیه آن دلبسته بود آشکار شد. این تضادها، این دشواری‌ها در نخستین سال چگونه خود را نشان می‌دادند؟

این تضادها در هجوم جریان‌های مخالف خارج از اردوی فاشیستی خود را نشان می‌داد. یعنی جریان‌هایی که می‌کوشیدند نیروهای خره بورژوازی را در حول خود گرد آورند و حتی بخشی از پایه توده‌ای فاشیست‌ها را جذب کنند. فاشیسم در نتیجه ناگزیر بود بر علیه این جنبش‌ها مبارزه کند که در غیراینصورت پایه توده‌ای آن عمیقاً به لرزه می‌افقاد.

فاشیسم ابتدا دربرابر "حزب مردم" قرار گرفت. این حزب نخستین دشمنی بود که باید زیر مشت فاشیسم قرار می‌گرفت. وزرای این حزب در دولت آشکارا موضع اپوربیسیون گرفته بودند. پس از آن نوبت به دیگر گروه‌ها و دیگر احزابی رسید که به مخالفت با فاشیسم برخاسته بودند. این احزاب و گروه‌ها پایه نیرومندی در میان قشرهای بورژوازی خرد و متوسط داشتند. اقدامات فاشیست‌ها بویژه به این قشرها لطمه زیادی زده بود مانند تلاش در جهت آغاز تمرکز که به ویرانی مالکان کوچک انجامیده بود یا وزنه خرد کننده مالیات دهقانان خرد و غیره. نارضایتی‌ها حاد شده، حتی به مرزهای حزب فاشیست رسیده و به داخل آن نفوذ کرده بود. این وضع ناشی از جمع شدن دو عنصر بود: نارضایتی از یکسو و دشواری فاشیست‌ها در اینکه از همان ابتدا دستگاه دولتی را به تصرف درآورده، با کنار گذاشتن مردان قدیمی، آن را چنانکه لازم است برای خود به کار اندازند. از درون این مشکلات بحران ناشی از قتل نماینده پارلمان ماته ئوتی بیرون آمد.

در ابتدای بحران ماته ئوتی، طبقه کارگر همچون یک عنصر غالب نمود نداشت. یک سلسله از واقعیت‌ها این را نشان می‌دهد. هیجانات در جنوب، در رم یا ناپل مثلاً بیشتر از تورین (مرکز جنبش کارگری) بود. فقط بعدها بود که طبقه کارگر دخالت کرد، خود را تحکیم کرد و عنصر غالب شد. فقط در سال‌های ۱۹۲۶ - ۱۹۲۵ بود که حزب ما پیشروی کرد و به یک پیشاہنگ واقعی تبدیل شد.

چرا؟ زیرا حتی در اینجا نیز شرایط عینی، خصلت ثبات سرمایه‌داری ایتالیایی بطور آشکاری خود را نشان می‌دهد. تهاجم برضد کارگران با حمله به دستمزدها شروع شد : بیکاری گسترش یافت، هزینه زندگی افزایش یافت و بویژه روند تمرکز اقتصاد، تولید و تراکم آن باشد زیاد آغاز شد. با این تمرکز، طبقات حاکم بورژوازی یک روند اتحاد را آغاز کردند. این اتحاد بر مبنای همکاری بود که در جریان شدیدترین تهاجم بر علیه سازمان‌های طبقه کارگر میان آنان بوجود آمده بود.

گفتم که ریشه بحران ماته ئوتی در تعارضی بود که میان عناصر نوسان کننده بورژوازی بزرگ در مرکز و خرده بورژوازی در پایه بوجود آمده بود. پرولتاریا همچون عنصری قاطع تنها در آخرین لحظه مداخله کرد. حتی آن زمان نیز یک سلسه عوامل عینی نقش بازی می‌کرد از جمله عوامل اقتصادی و عوامل طبقاتی. مثلا : ثبات، آزادی توسعه سرمایه موجب تحکیم سرمایه‌داری مالی شد و تمرکز و تراکم تولید را بیشتر کرد. امری که موجب شد لایه‌های تعیین کننده سرمایه مالی در دیکتاتوری فاشیست نقش غالب بیابند.

بین سال‌های ۱۹۲۳ و ۱۹۲۶ اختلاف‌هایی بوجود آمد که انعکاس مستقیم در حیات سیاسی داشت. غلبه لایه‌های تعیین کننده سرمایه مالی، این واقعیت که آنان هر گونه مقاومتی را درهم شکستند، تناظر خود را عرصه سیاسی پیدا کرد، در وحدت سیاسی بورژوازی بر روی واپسگارانهای پایه.

توتالیتاریسم در اینجا زاده شد. فاشیسم بصورت توتالیت زاده نشد، توتالیت شد. توتالیت شد زمانی که لایه‌های تعیین کننده بورژوازی به بالاترین درجه وحدت اقتصادی و در نتیجه سیاسی رسیدند.

توتالیتاریسم مفهومی نیست که از ایدئولوژی فاشیستی بیرون آمده باشد. اگر نخستین مفاهیم فاشیستی را در مناسبات میان شهروندان و دولت بررسی کنید بیشتر عناصر لیبرالیسم پرهرج و مرد را در آن می‌بینید: اعتراض به دولت که در زندگی خصوصی دخالت می‌کند و غیره. توتالیتاریسم بر عکس بازتاب تغییراتی است که بعدا بوجود آمد و حاصل غلبه سرمایه مالی است.

ما ناگزیریم خود را تنها به جنبه‌های سیاسی مسئله محدود کنیم. در بررسی مسئله توتالیتاریسم باید به مسائلی که در دوره پیش از آن طرح شده بود نیز توجه شود. بورژوازی سیاست خود را تغییر سمت می‌دهد، فاشیسم هم باید همان کار را بکند! این تعديل نشانه آغاز بحث، مبارزه، تغییر درون حزب و سندیکاهاست. در حزب مبارزه در حول مسئله کارکرد حزب فاشیست و مناسبات میان حزب و دولت گسترش پیدا می‌کند.

بر مبنای درک فاشیستی، درک کادرهای فاشیست بینایی و افراطی، حزب باید سازمان دولتی را در تصرف خود بگیرد. این حزب است که فرمان می‌راند. این دیدگاهی بود که فاریناچی طرفدار آن بود و معتقد بود که مسئول استانی حزب باید ارشد از استاندار باشد.

درک دیگر متعلق به ناسیونالیست‌هایی مانند فرزونی و روکو است. از نظر آنان در درجه اول دولت قرار دارد و سپس حزب که تابع آن است.

موسولینی با این دو مفهوم مانور می‌داد. در دوره ماته ئوتی از نظریات فاریناچی استفاده می‌کرد، در دوره توتالیتاریسم با روکو همراه شد و قاعده نهایی را بیان داشت : همه چیز در دولت و هیچ چیز بر علیه دولت.

این روند زمانی که اقدامات تازه‌ای اتخاذ شد متوقف شد. حزب فاشیست به یک ابزار صرف دولت برای تبلیغات ناسیونالیستی و غیره تبدیل شد. به ابزاری برای اینکه دولت را به قشرهای بورژوازی خرد و متوسط پیوند دهد، برای اینکه بر زحمتکشان اثر گذارد.

مسئله سندیکاهای مهمتر بود. در مسئله سندیکاهای وضع چگونه بود؟ متأسفانه ما در اینجا فقط می‌توانیم اشاره‌ای به آن بکنیم. در مسئله سندیکاهای تغییر سمتگیری ۱۰۰ درصدی بوجود آمد.

آمار ثبت نام کنندگان در سندیکاهای فاشیست را در نظر بگیرید. می‌بینید که در ابتداء شمار آنان چندان نیست. فاشیسم در آن زمان توده‌ها را سازماندهی نمی‌کرد، بی‌سازمان می‌کرد. از ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۳ سندیکاهای فاشیست چند صد هزار کارگر را سازمان دادند، اما میلیون‌ها تن را از سندیکاهای طبقاتی جدا کردند. هدف فاشیسم در آن زمان بی‌سازمان کردن کارگران بود.

این وضع تا دوران مائمه‌وتی ادامه داشت. فاشیسم در این زمان می‌کوشید کارگران را در تشکلهای خود سازماندهی کند اما موفق نمی‌شد. اما زمانی که مسئله توالتیاریسم مطرح شد، زمانی که فاشیسم در مسیر سازماندهی توالتیتر دولت قرار گرفت اوضاع عوض شد. فاشیسم باید کارگران را در سندیکاهای خودی سازمان می‌داد. فاشیسم دیگر نمی‌توانست به این محدود شود که کارگران را از سندیکاهای طبقاتی جدا کند بلکه باید آنان را به حساب خود سازمان می‌داد.

این مسئله چگونه حل شد؟ در اینجا نیز مراحل چندی وجود داشت. پایه حل مسئله در قانون سال ۱۹۲۰ بود که انحصار سندیکایی را بوجود آورد، کمیسیون‌های داخلی را از بین برد و غیره. بر پایه این انحصار سندیکایی بود که به اصطلاح فتح توده آغاز شد.

باید توجه داشت که آخرین تغییر و تعديل‌ها نیز پدید آمد. توالتیاریسم ۱۹۲۶ و ۲۷ و ۲۸ همان توالتیاریسم ۱۹۳۱ نیست. این تحول آخری نتیجه تغییر در وضعیت اقتصادی کشور و بحران اقتصاد ایتالیا بود.

بحران کی آغاز شد؟ بحران در پایان ۱۹۲۹، ابتدای ۱۹۳۰ آغاز شد. اما همواره تأکید کرده‌ایم که عالیم خبردهنده آن از ۱۹۲۷ دیده می‌شد. این عالیم در یک سلسله تحولات تضادهای اقتصادی آشکار شده بود؛ تضادهایی که از تحول دستگاه تولیدی و تمرکز صنعتی، از همه تحولات فنی، سازمان سرمایه‌داری و غیره ناشی می‌شد. این تحولات در یک لحظه معین بصورت ناتوانی در فروش کالاها بروز کرد. در ۱۹۲۶ مسئله کاهش بهای تولید به شکلی حاد مطرح شد و بنابراین تهاجم به دستمزدها را به یک ضرورت تبدیل کرد.

فاشیسم مسیر توالتیاریسم را ترک نکرد. این مسیر به یک ضرورت تبدیل شد. مبارزه بر علیه طبقه کارگر با شدت تمام توسعه یافت که همچنان تابه امروز ادامه دارد.

زمانی که در پایان ۱۹۲۹ بحران شکلهای جاذیری به خود گرفت مسئله تازه‌ای بوجود آمد. دیگر بی‌سازمان کردن توده‌ها کافی نبود، چیزی دیگر لازم بود. جدا شدن توده از رژیم به معنای کوچک شدن پایه توده‌ای فاشیسم بود. این مسئله در این زمان بسیار وحیم شد. در نتیجه دومین جنبه سیاست فاشیسم وارد عرصه شد یعنی سیاست توده‌ای آن. این ضرورتی بود که وضعیت اقتصادی و مناسبات طبقاتی به بورژوازی ایتالیا تحمیل کرد برای آنکه بتواند به مقابله با شکافهایی که در پایه‌های توده‌ای آن بوجود آمده بود برود و بتواند دربرابر پیشرفت جنبش بر ضد فاشیسم مقاومت کند.

وضعیت از ۱۹۳۰ تا به امروز بنظر تغییری نکرده است. اما مسئله همچنان حاد است. حدت مسئله خود را در تغییرات پیاپی، تعویض وزرا و غیره نشان می‌دهد. در میان این تغییر وزیران یکی تعیین کننده بود : برکناری روکو در میانه ۱۹۳۲. این به معنای تغییر در خصلت توالتیاریسم فاشیستی و نشانه آغاز سیاست به اصطلاح مردمی است. فاشیسم از این زمان تلاش عظیمی کرد تا توده‌ها را به سوی سازمان‌های خود جلب کند، تا آنان را به دستگاه دیکتاتوری پیوند زند. این مسایل سازمان حزب فاشیست، جوانان، سندیکاهای تا به امروز نیز از زاویه توالتیار مطرح است اما به شیوه‌ای کمی مقاومت.

آنچه من می‌خواستم در گفتار امروز و دیروز نشان دهم این است که نباید فاشیسم را همچون چیزی که خصلت آن بطور قطع معین و مشخص شده است در نظر گرفت، بلکه باید آن را در تحول خود دید. هیچگاه ثابت، هیچگاه چون یک قالب، چون یک مدل، بلکه همچون پیامد یک

سلسله مناسبات اقتصادي و سياسي واقعي، برآيند فاكتورها و عوامل واقعي، وضعیت اقتصادي، مبارزه تودهها ديد.

اشتباه است که تصور کنیم توتالیتاریسم راه مبارزه را برابر ما می‌بندد. اشتباه است که تصور کنیم توتالیتاریسم راه را برابر مردم برای دستاوردهای دمکراتیک سد خواهد کرد. این یک اشتباه است. فاشیسم می‌خواهد ما را به این عرصه بکشاند. می‌خواهد به ما بقبولاند که همه چیز پایان یافته است، که ما وارد مرحله تازه‌ای شده‌ایم، مرحله‌ای که در آن راهی دیگر در برابر ما نیست مگر که با آن هماهنگ شویم.

باید دربرابر دادن کمترین امیتازی یه این دیدگاه بشدت مبارزه کرد. هر تحول مبارزه تودهها مسئله دیکتاتوری فاشیسم را باز می‌گشاید. کافیست تا جنبش توده‌ها را که همین امروز وجود دارد تکان‌هایی داد تا بتوان در دیکتاتوری تغییرهایی بوجود آورد. با هر توسعه جنبش توده‌ها، فاشیسم گرایش به آن پیدا می‌کند که در چهره خود تغییراتی وارد کند. این را قبله دیدیم.

مفهومی از فاشیسم که توضیح دادم در پایه تمام سیاست ما است. تنها بر پایه چنین درکی است که می‌توانیم خط مشی سیاسی درستی را تعیین کنیم.

توتالیتاریسم راه مبارزه را برابر حزب نمی‌بندد بلکه راههای دیگری را می‌گشاید. ما به اشتباه می‌افتیم و گاه نمی‌توانیم به سرعت راههای تازه‌ای را که فاشیسم دربرابر ما می‌گشاید درک کنیم.

ابن یک خطای تحلیل و ضعف سیاسی است. اما تا آنجا که حزب می‌تواند آن را درک کند، موفق می‌شود که مسئله دیکتاتوری فاشیست را به بحث بگذارد.

پایان گفتار دوم

راه توده ۱۶۲، ۱۲، ۲۰۰۷